

چنان سبکبال و آرام‌وسنگین و بزرگانه و خود نگر و خود اندیش می‌پریدند ،
که گویی جهان برای آنها ساخته شده است ،
و تنها آنانند که می‌باید اینسان ،
در آسمان و بلندیها بپرند و بهاشند و بزیند .
و دیگران می‌باید پیوسته در پستی‌ها و مفاکها و لانه‌ها و تاریکی‌ها و کورسویی
ها باشند ،
و تن و جانشان مایه زندگانی و سیری و خوشی شاهین‌ها باشد .
و باز می‌بینیم ،
که گردش چرخ هستی ،
و روند پویندگی و آفرینش ،
و بر بست ناگستنی و شکست ناپذیر وهومن و اشا ،
و کیفر و پاداش ،
چسان از خم کمان ناپیدا ،
و از ترکش ناپیدنی خود ،
تیر جانسوز و کشنده کیفر را به آسمان می‌افکند ،
و در یک دم ،
زندگانی شاهین بلند پرواز را در می‌نوردد ،
و او را از فراز آسمان به زیر می‌کشاند .
و باز بنگریم ،
روند زندگی کژاندیشان و بی‌خردان را که چگونه ،
در هر گامی که می‌نهند و برمیدارند ،
کژاندیشی و بی‌خردی آنها ،
چونان خار از زمین سر بر می‌زند ،
و بر پای آنها می‌خلد و تن و جان آنها را به سوزش و رنج و درد و دریغ می-
کشاند .
و باز بنگریم ،
روند زندگانی مردمان سست و دورو و ناتوان و زبون و کم مایه و کم بها را ،
که چسان در فراز و نشیب زندگانی ،
سرانجام ،

کیفر بایسته خود را می بینند ،
و سستی و دورویی و ناتوانی و زبونی و کم مایگی و کم بهایی آنها ،
در یک دم ،
چونان گلوله‌ای بر پیشانی آنها می نشیند و آنها را از میدان زندگانی بدور
می افکند .
و باز بنگریم
روند زندگانی مردمان درست اندیش و استوار و روش بین و با خرد و پرمایه را ،
که چگونه در فراگشت‌های زندگانی و از میان همه فراز و نشیبها ،
بپرواز و سرفراز بیرون می آیند ،
و زندگانی سرفرازانه و درست و روشن و زیبای خود را می گذرانند .
و به روند تاریخ بنگریم ،
و به زندگانی‌ها زمانی مردمان ،
به نبردها و پیکارها ،
به آمدن‌ها و شدن‌ها ،
به کوشش‌ها و تلاش‌ها ،
به زنشها و تنشها ،
به گرفتن‌ها و کشتن‌ها ،
به فراهمیدن‌ها و پراکندن‌ها ،
به ساختن‌ها و ویران کردن‌ها ،
به خونها و به جانها و به تن‌ها و به اندیشه‌ها و به گفتن‌ها و شنودن‌ها و نوشتن‌ها
و هزاران هزار کشاکش و کوشش و جنبش و پویش دیگرکه ،
سرانجام از میان همه آنها ،
آنکه باید کیفر ببیند می بیند ،
و آنکه باید به پاداش برسد ،
پاداش خویش را درمی یابد .
زندگی با همه نمودهایش می گذرد ،
و بر فراز این نمودها و کنش‌ها و واکنش‌ها و تلاش‌ها و کوشش‌ها ،
این وهومن و اشا ،
و کیفر و پاداش است ،

که سرنوشت آدمها را می سازد و می پردازد ،
 و روند بایسته آنها را روشن و آشکار می سازد .
 و اگر این کیفر و پاداش ،
 تند و زود یاز و زود رس نباشد ،
 در زمانی دراز و در دیرگاه ،
 این برست بزرگ هستی ،
 و این برابند استوار اشا و وهومن ،
 خود را آشکار می سازد .
 و در پرتو کیفر و پاداش است ،
 که بدان و ناپاکان و دغلان و کژ اندیشان و نادرستان و ستمکاران و نادانان و
 بی خردان و گولان ،
 راه تباهی در پیش می گیرند و تباہ میشوند ،
 و نیکان و پاکان و راستان و نیک اندیشان و دادگران و دانایان و خردمندان
 و هوشیاران و اندیشه وران ،
 پیروز می گردند .
 و اگر روند زندگی نه چنین بود ،
 آدمی در همان آغاز زندگی اندیشه ورانه و هوشیارانه و زندگی هازمانی اش ،
 یا نابود می شد و مانند بسیاری از جانداران از پهنه گیتی زدوده میشد ،
 و یا در همانجائی که بود درنگ می کرد و می ایستاد .
 اما زندگی آدمیان چنین نشد ،
 و در راه پر پیچ و خم زندگی ،
 آدمی پیوسته بالید و از گونه و چهری از شیوه زندگی به گونه و شیوه دیگری شد .
 و این بالندگی و فراگشت ،
 از بودن دو نیروی همزاد و همستار ،
 و فرمانروایی اشا و وهومن ،
 و در انجام ،
 پدیدار شدن کیفر و پاداش در زندگی آدمیان بود ،
 کیفر و پاداشی که ،
 مانند ترازویی ریز سنج ،

همه چیز را می‌سند و زندگی آدمیان را بان سویی که سزای آنست می‌کشاند.

سروش پارسای نیکرو و پیروز و جهان افزای پاک سرآمد پاکی را می‌ستاییم که ،
مرد گناهکار را شکست میدهد ،

دیو دبوخ را که همراه کننده مردم است شکست میدهد ،

که پاسبان و نگهبان همه آفریدگان است ،

با بیداری و هشیاری آفریده‌های مزدا را پاسبانی می‌کند ،

سنان بر گرفته جهان مادی را پس از فرو شدن خورشید نگهبانی می‌کند ،

یکدم بی آرامش و بی خواب ،

و از همان آغاز آفرینش ،

و زمانی که بدانندیشی و به اندیشی پدید آمدند ،

آنچه که در جهان از آن راستی است پاسبانی کرده است ،

او در همه ساعت‌های روز و شب با بدان در نبرد است ،

او از بدان نهراسد و از برابر آنها نگریزد ،

و این ،

بدان هستند که از او هراسیده ،

بسوی تاریکی روی می‌آورند و می‌گریزند .

سوشیانس

تازه کنندگان زندگی

بشود که در پرتو تو از کسانی باشیم که این جهان را تازه سازند ،
ای خداوند خرد و ای بخشنده هستی ،
باشد زمانی که خرد گرفتارگمراهی شود ،
راستی بیاری ما آید ،
و اندیشه ما را به تو نزدیک گرداند .

هر بامداد که خورشید بر می آید ،
و آفتاب بر می تابد ،
و سپاه تاریکی می گریزد ،
بار دیگر جنبش و پویش در می گیرد ،
و روز تازه و زندگی تازه می آغازد .
بهار را نیز ،
زندگی و تازگی و شکوفایی در بر است ،
با وزش باد بهاری ،
و بارش باران ،

و دمیدن پرتو خورشید ،
 زمین جان میگیرد ،
 و درخت می شکوفد ،
 و جانداران به تکاپوی زایش درمی آیند ،
 جهان تازه میشود ،
 و همه چیز رنگ تازگی و برنایش می گیرد .
 آدمی را نیز ساختار و سرشت زندگی چنین است ،
 در هر آدمی ،
 در آدمی ،
 جهانی می میرد و جهانی زنده و تازه میشود ،
 و زندگی آدمی از همین تازه شدن ها برمی خیزد ،
 و زمانی که نیروی تازه سازی در آدمی بعیرد ،
 مرگ او نیز فرا می رسد .
 و مرگ چیزی نیست جز پایان کنش تازه سازی و تازه پروری .
 سرشت و ساختار زندگی ها زمانی آدمیان نیز بر پایه پوسیدن و تازه شدن است ،
 در زندگانی ها زمانی آدمی ،
 در هرگامهای از زمان ،
 ساختاری می رود و ساختار تازه ای می آید ،
 که این ساختار تازه باز جایش را به ساختار دیگری می دهد .
 جهان هستی و جهان مردمان ،
 جهان زادن و مردن و جهان تازگی و پوسیدگی است ،
 و پیامبر راستی را ،
 خواست و آرزو آنست که ،
 مردمان چنان بزیند که ،
 پیوسته تازه باشند ،
 و جهان را پیوسته تازه کنند ،
 آنچه را که در آن پوسیدگی و ماندگی و ارمستی هست براندازند ،
 و آنچه را که تازه و نو و پوینده است برافرازند ،
 در فرزندان اشوزرتشت ،

هستی پوینده و پیشرونده است ،
 درنگ و سستی و ایستایی و ارمستی و کهنگی و پوسیدگی در هستی نیست ،
 سراسر هستی و نمودهای هستی پهنه نعایش نوشدن و تازه گردیدن است ،
 و همین ساز و کار است که کهنه‌ها و پوسیده‌ها و ارمست‌ها را از میان برمی‌دارد ،
 و تازه‌ها و نوها را جانشین آن می‌سازد .
 در زندگی آدمی ،
 تازه گردانی و نوسازی ،
 از راه خرد و اندیشه و دانش ،
 و پیشتازی و نوآوری و نوسازی انجام شدنی است ،
 که این پیشتازی و نوآوری و نوسازی می‌باید همه نمودهای زندگی آدمی را در
 برگیرد .
 اندیشه پیامبر درباره تازگی ،
 در فرزندان سوشیانس می‌آید ،
 در فرزندان و اندیشه پیامبر ،
 سوشیانس تازه کنندگان زندگانی آدمیان هستند ،
 کسانی که در هر زمان ،
 با اندیشه روشن و بینش درست و دل پاک خود ،
 می‌آیند و با کهنگی و پوسیدگی می‌ستیزند ،
 و شکوفندگی و تازگی را برمی‌افزایند .
 سوشیانس ،
 پیشگامان زندگانی و پیش‌آهنگان سازندگی اند .
 سوشیانس با گروه و پیوستگی به فروع و سپنتمان و راستی و زیبایی و تازگی و
 نوسازی ،
 به‌سنیز با تاریکی و اهرمن و دروغ و زشتی و پوسیدگی برمی‌خیزند ،
 و جان تازه و خون تازه و روان تازه به زندگی و به مردمان می‌بخشند .
 در فرزندان پیامبر راستی ،
 سوشیانس ،
 امید به زندگی است ،

وامید به پیروزی است .

در دل یک شب تاریک ،

سوشانس .

امید به فروزش ستاره بامدادی و برآمدن خورشید و روشنایی است .

در بیابانی خشک و بیکران و گرسنگی و تشنگی ،

امید به یافتن آب و درخت و سایه و زاد و توشه و سیراثی است .

در زمستان سرد و بوران و یخبندان ،

امید به رسیدن بهار و شکوفایی است .

در زندان و بند و شکنجه و تاریکی ،

امید به رسیدن آزادی و آمدن رهایی است .

در دوزخ نیازمندی و تهیدستی و بینوایی ،

امید به شادگامی و فراخدستی و توانایی است .

در گرداب شکست و سرافکنندگی و نگون بختی ،

امید به پیروزی و سرافرازی و والایی است .

در خاموشی ، تنهایی و دل‌مردگی ،

امید به جوشش و خروش و دل افروزی و دل آرایی است .

در گسستگی و نامهری و خانه خاموشی ،

امید به پیوستگی و مهر و گرمی و زایش و زایایی است .

در گذر تلخ و سنگین سده‌های میانین^۱ ،

نوید نواندیشی و نوجوئی و نوزائی^۲ است .

سوشانس ،

امید زندگان است ،

امید پیکارگران است ،

امید آنهایی است که در نبرد برای زیستن ،

یکدم نمی‌آسایند و پیوسته در راه بهزیستی و بهسازی و شکوفندگی و خرمی و سر

سبزی و زیبایی می‌کوشند .

۱ - قرون وسطی

۲ - رنسانس

امید آنهایی است که در دل خشک زمین ،
 در جستجوی چشمه آب زندگی زا و زندگی بخشند ،
 امید آنهایی است که در دل ویرانی و ویرانگری‌ها ،
 دنبال تکه پارچه‌های سازنده می‌گردند ،
 که باز آنها را فراهم آرند و خانه و کاشانه نو بسازند ،
 امید آنهایی است که ،
 دنبال یک بوم چندش‌ناگهانی که همه چیز درهم و کوفته شده است ،
 و همه چیز در پس ابرهای درهم غبار نمان گشته ،
 و همه چیز زیر توده‌های خاک و خاشاک نمان گردیده ،
 در اندیشه ساختن و پرداختن و آرایش و پیرایشند .
 آنها زنده‌های ناگهانی را در می‌یابند .
 و در زمانی که همه دلها و جانها مالا مال از درد و دریغ و نومیدی و رنج و سی
 پناهی است ،
 سخن از فردا بمیان می‌آورند ،
 و سخن از زندگی و شادی ،
 و دمیدن گل و سبزه می‌گویند .
 آنها خیزابهای تب‌آلود دردها و رنج‌ها را می‌بینند ،
 اما ،
 با سینه سپرده کرده ، پولادین ،
 و با بازوان توانای آهنین ،
 و با اندیشه‌های تابناک و زرین ،
 و بادلی استوار و مهرآئین ،
 به پیشباز خیزابها میروند ،
 و با پیکار و نبرد و تلاش و جوش و خروش خود ،
 سرانجام ،
 خیزابهارا در می‌شکنند ،
 و زورق شکسته‌ی بادبان دریده و درهم را ،

به کرانه می‌رسانند .

در درازنای پر نشیب و فراز زمان ،

و در توفان و گردباد تاریخ ،

و در نبود پایان ناپذیر مردمان برای زیستن و بهزیستن ،

و پیکار پیشگامان و پیش‌آهنگان زندگی ،

برای شستن و روبیدن و زدودن ناپاکی‌ها و پلیدیها ،

و در نبود تازه‌ها باپوسیده‌ها ،

و زاینده‌ها با میرنده‌ها ،

و راستی‌ها با دروغها ،

و نیکی‌ها با بدیها ،

و زیبایها با زشتی‌ها ،

سوشیانس ،

افرازنده درفش و فرمانده نبرد و پیشگام پیکار است .

سوشیانس بریست تاریخ ،

و زوراً تاریخ است .

و دادمندی تاریخ است .

سوشیانش ،

از درون پیکار بی پایان مردمان برای زیستن و بهزیستن فرا می‌آید و داد و

راستی را بر زندگی مردمان می‌گستراند .

پس آنگاه سوشیانس بدرآید و گیتی به آرزوی خود زنده کند ،

گیتی پیرنشدنی و نمردنی و نگنجدنی و نپوسیدنی و جاودان زنده و جاودان

بالنده و گام آور را ،

پس جهانی فرمانبردار جاودانه راستی پدیدار گردد ،

دروغ دیگر باره به همان جایی رانده شود که از آنجا برای رسانیدن گزند و آسیب

به پرستندگان راستی و سرشت و هستی آنها آمده بود .

تباه‌گار نابود خواهد شد ،

و فریفتار را نده خواهد شد .
 آنان (یاران سوشیانس) .
 پیگ اهورا مزدا ،
 بدر خواهند آمد ،
 نیک پندار و نیک گفتار و نیک کردار و نیک دین ،
 که هرگز سخن دروغ به زبان نیاورند .
 در برابر آنان ،
 دیو خشم و تباهی ،
 خونین سنان بی فروغ به گریز نهد ،
 راستی به دروغ زشت تیره بد سرشت پیروز شود ،
 منش بد شکست یابد ،
 منش خوب بر منش بد چیره گردد ،
 سخن دروغ گفته شکست یابد ،
 سخن راست گفته شده بر آن چیره شود ،
 خرداد و امرداد هر دو را شکست دهند ،
 و اهریمن بدگنش رو به گریز آرد . " ۱

و سوشیانس خواهد آمد ،
 بی هیچ دودلی ،
 از دل دریاچه کیانسیه ^۲ ،
 هامون بزرگ و ارجمند ،
 در سوزمین گرامی نیمروز ^۳ ،
 زادگاه جهان پهلوان ^۴ والا ،

۱ - زند هومن بیشت

۲ - دریاچه هامون در اوستا کیانسیه و کیانسی نامیده میشود .

۳ - سیستان

۴ - رستم جهان پهلوان

تندیس دلیری و پاکی و پیروزی ،
نماد بهرام^۱ ورجاوند ،
سوشیانس خواهد آمد ،
از دل دریاچه هامون ،
آنجا که ،

گشناپ پیامبر راستی زنده است ،
و از آنست که^۲ ،
اوشیدر ،

و اوشیدر ماه ،
و سوشیانس ،

آفریده خواهند شد ،

و با درفش افراخته نوسازی و تازه گردانی ،
جهان را پر از داد و آشتی و زیبایی خواهند کرد ،
و چه زیباست ،

میث اخت^۳ هامون و گشناپ پیامبر ،

و اوشیدران نوساز و تازه گردان ،

که نمایشگر جاودانگی آرمانهای راستین و سازندگی و تازه گردانی است .

۱ - وهرام و بهرام - ایزد پیروزی - بهرام ورجاوند نامواره سوشیانس است .

۲ - درمزدیسنا این باور هست که پس از اشو زرتشت سه پیامبر خنام‌های اوشیدر ماه ، اوشیدر بامی و در پایان سوشیانس که از تخمه زرتشت هستند برای تاره گردانی جهان و زنده کردن آئین زرتشت پدید می‌آید . این پیامبران از گشناپ زرتشت که در دریاچه هامون زنده هست و از زهدان دوشیزه‌ای که از این گشناپ بار برمی‌گیرد زاده میشوند . باور پدید آمدن تازه گردانهای دین ، یا بگفته دیگر دین چاشیداران در هر هزاره و زنده ماندن گشناپ زرتشت در آب دریاچه هامون میث اختی است که گویای جاودانگی هستی ، بالش هستی ، تلاش و پیکار مردمان و گزیدگان و رهبران مردمان برای بالندگی و تازه گردانی زندگی مردمان ، پایدار ماندن باورهای راستین و بهزیستی و بهسازی انعامین مردمان است .

۳ - اسطوره - میتولوژی

سوشیانس خواهد آمد ،
 و با آمدنش اردویسور آناهیتا هم خواهد آمد ،
 از دل دریاچه کیانسیه ،
 و با آمدنش ابرهای زاینده باران آسمان را فرا خواهد گرفت ،
 اردویسور آناهیتا دارش بزرگ و گرمی اش را بجا ارزانی خواهد داشت ،
 دارش آب را ،
 ابر می بارد ،
 و هامون گرمی لبریز از آب خواهد شد ،
 و کاریزهای ما هم به آب خواهد نشست ،
 کاریزها ،
 آن رشته مرواریدهای بهم پیوسته ،
 که بر سینه زمین های ما می درخشند ،
 آن سینه ریزی که ،
 در پس آن دل زمین های ما می تپد ،
 و همه چیز ما و همه زندگی ما بسته به تپش های آنست ،
 کاریزهای ما ،
 دارشگاه اردویسور آناهیتاست ،
 و چه زیبا و گرمی است این دارشگاه ،
 با کج بیل و کلنگ و دلو و چرخ و پیه سوز آن ،
 و گرمی مردانی که در درون آن ،
 در تاریکی ها و سردی ها و خاموشی ها ،
 دستهای پینه بسته ی خسته خود را ،
 که از ارجمندترین دستهاست ،
 به زمین می کشند و دارش گرمی اردویسور آناهیتا را به روی زمین می کشانند ،
 آری ، آری ،
 سوشیانس خواهد آمد ،
 و اردویسور آناهیتا هم خواهد آمد ،
 و با آمدنش کاریزهای ما به آب خواهد نشست ،
 و فرزند دلبند خورشید ،
 دیده بروی دل داده خویش بر خواهد گشود .

آن فرزند بلند بالای ماه چهره که از بامداد دیده به خورشید دارد ،
و همراه با گردش آن می‌گردد تا خورشید ،
در پس کوه نهان گردد .
و گل‌های دیگر و گل‌های دیگر ،
لاله دشتها و لاله گندمزارها ،
و شکوفه‌های بادام ،
آن فرزند سرسخت و دیرنده سرزمینهای خشک .
و آوه ، آوه ،
از آوای ریزش آب کاریزها ،
همراه با پویه آرام و سنگین ورزها ،
و آوای دلکش خرمنکوب ،
در داماد فروشد خورشید .
و چه زیبا و چه گرمی و چه ارجمند و چه دارش بخش است ،
آن ورزهای آرام و بودبار ،
بهنگام کشیدن خیش بر زمین و شکافتن سینه زمین ،
و بهنگام کوبش خرمن ،
و بهنگامی که ماده آن از درد زایش می‌نالد ،
و ارمغان زندگی بخش دیگری را پیشکش مردمان کند .
و چه زیباست زمین ،
و چه زیباست درختان بارآور ،
و چمنزارها ،
و تپه‌های پوشیده از گیاه ،
و آوای درهم دامها و پرنده‌ها ،
در پگاه و در شامگاه .
و کشتزارهای گسترده ،
و خان و مان آباد که پیامبر راستی را ،

سرود و آفرینگان و خواهش و نیایش برای آنها چنین است :

ای مزدا ،

گی راستی و پارسائی و کشور پر از گشتزارهای گسترده آباد و خان و مان خوب
پدیدار خواهد شد ؟

کیانند که ما را در برابر دروغ پرستان رامش خواهند داد ؟
کیانند که منش نیک را باز خواهند شناخت ؟

سوشیانس خواهد آمد

و با آمدنش اردویسور آناهیتا نیز خواهد آمد ،

و اردویسور آناهیتا ،

گشتزارهای گسترده ما را خرم ،

خان و مان ما را آباد ،

تن ما را درست ،

روان ما را آرام ،

و دل ما را شاد خواهد کرد .

سوشیانس خواهد آمد ،

از دل دریاچه ،

با کولبار ارمغانهای تازه ،

سوشیانس می آید ،

به روزی که کرانه سوت و کور است ،

زورق او از دل خیزابهای دریاچه نمایان می گردد ،

او به کرانه پا می گذارد ،

و با آمدنش همه جا را روشن می کند .

ماهگیران خسته و خاموش به پیشباز او خواهند شد ،

و آمدن او را گلریزان خواهند کرد .

شادی همه‌ی کرانه و کلبه‌های همه ماهگیران را خواهد گرفت ،

و شادمانی و پایکوبی همه جا را پر خواهد کرد .

سوشیانس خواهد آمد .
سوار بر تکاور سپیدگردآلود خسته ،
از دل کرانه خاموش ،
از میان کوره راههای ناپیدا ،
گردآلود و خسته ،
اماخندان و دل افروز .
شهر خاموش و تاریک بدیدن او روشن خواهد شد ،
و فریادهای شادمانه همه جا را فراخواهد گرفت ،
کودکان جامه‌های نوی خویش می‌پوشند ،
وزنان و دختران خود را می‌آرایند ،
ومردان اسبهای خود را بیرون می‌کشند ،
و همگان ،
با فریادهای شادمانه به پیشواز او خواهند شد .
سوشیانس خواهد آمد ،
از درون درختهای سر بهم داده دریا بار ،
بهنگامی که در فرورد آفتاب ،
همه چیز غمزده و خاموش است .
سوشیانس می‌آید ،
و با دستهای پرتوانش ،
هممنی‌ها و شاخه‌ها و خارها را کنار خواهد زد ،
و راه خود را خواهد گشود .
با دیدن سوشیانس ،
فریاد و خوشی و شادمانی همه جا را فرا خواهد گرفت .
بدیدن او ،
دل‌های تنگ گرفته و چهره‌های غمزده دزم گشوده خواهد شد .
سوشیانس غم از دل‌ها خواهد سترد ،
غبار از چهره‌ها خواهد گرفت ،
و به شهر غمزده جان تازه خواهد بخشید .
شهری که مردمانش بجای ،

مهر کین بدل دارند ،
 بحای خنده می‌گیرند ،
 بحای دوستی دشمنی می‌کنند ،
 بحای زیبایی به زشتی می‌گرایند ،
 بحای خوشی رنج می‌برند ،
 بحای اندیشه به زندگی به مرگ و زندگی پس از مرگ می‌اندیشند ،
 بحای روشنایی به تاریکی رو می‌کنند ،
 بحای بهار و سبزه و گل به زمستان و سرما دل می‌بندند ،
 بحای کام‌گیری از زندگی به خود ازاری می‌پردازند ،
 بحای دلیری به ترس و آنچه که ترسناک است می‌آویزند ،
 بحای بازی و گفتگو و شادی گوشه‌گیری برمی‌گزینند ،
 و بحای زنده‌بودن می‌میرند ،
 سوشیانس خواهد آمد ،
 آری سوشیانس خواهد آمد ،
 و دل ما را شاد خواهد کرد ،
 سوشیانس خواهد آمد ،
 و با آمدن سوشیانس ،
 آن نیروی تازه ساز دادگر ،
 آدمیان از جهان دروند بیرون می‌آیند ،
 و در پرتو امشاسپندان بهمن و اردیبهشت و شهریور و اسفند و خرداد و مرداد ،
 زندگی تازه می‌یابند ،
 بهمن روانها را تابناک گرداند و رستگاری آورد ،
 و آدمی برای بالندگی و آرایش روانی راستین آماده گردد ،
 چون خورشید بهمن در مردمان دمیدن گرفت ،
 فروغ اردیبهشت دل و جان مردمان را روشن خواهد ساخت ،
 اندیشه با گفتارها و گفتارها با کردارها هماهنگ و همسو گردد ،
 و روانها بسامان و کردارها بهنجار خواهد شد ،
 پس از آن آدمی پای به جهان شهریور می‌نهد ،
 جهانی که همه نیروهای نیک روانی به پویش و بالاش در می‌آیند ،

اما بگونه هماهنگ و درست ،
 بگونه‌ای که ،
 هیچ نیرویی بر نیروی دیگر چیره نگردد ،
 و هیچ خواست و کششی بر دیگری پیشی نجوید .
 و از همین جاست که ،
 رامش و سنگینی و آسودگی بر روانها پرتوافکن می‌گردد ،
 از شهرپور پای به اسفند می‌نهیم ،
 و اسفند جهان مهرباست ،
 مهر به همه چیز و همه کس ،
 به هر چه نیکی و زیبایی است ،
 و به همه آفریده ها و به همه چیزهایی که جهان رامی‌سازند و می‌آرایند .
 هنگامی که فروغ مهر دلها راتایان ساخت ،
 جهان و زندگی برای آدمی جهان خورشید سانی میشود که در آن ،
 جز خوشی و آسودگی و دوستی و برادری و برابری چیز دیگری نخواهد بود .
 پس از اسفند جهان خرداد است ،
 جهان آناهیتا ،
 جهان ناهید ،
 جهان پاکی و بی‌آلایشی و وارستگی ،
 و جهان خرمی و رسایی و شکوفایی ،
 این جهان ،
 جهانی است زیبا و دلکش که خوشی و شکوفندگی آن ،
 چونان بهار است ،
 اما بهار جاودان ،
 بهارامرداد که گامه پس از خرداد است ،
 و آن گامه ایست که آدمی برای همیشه‌پای به کشور فروغ جاودان می‌نهد ،
 کشوری که در آن از تاریکی و رنج و غم و اندوه و ترس و گرفتگی و آزار و بیداد
 نشانی نیست .
 کشور فروغمند و زیبا و دلکش و خرم ،

اندیشه نیک ،
گفتار نیک ،
کردار نیک ،
کشوری که در آن برای همیشه ،
فروغ بر تاریکی ،
زیبایی بر زشتی ،
نیکی بر بدی ،
و سپنتامن بر اهرمن ،
و داد بر ستم ،
چیره شده است .
کشور سوشیالیست ،
کشور امشاسپندان ،
کشور پیامبر راستین ،
زرتشت اسپنتمان .

پایان

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

آثار دیگر نویسنده :

تاریخ عقاید اقتصادی (جلد اول تا پایان سوسیالیسم)

شاکرد بد اخلاق (داستان)

شب ژانویه (داستان)

پژوهشی در آرمان پارسائی

منش ملی و منش پارسائی

هنگام هفتگانه هستی

اردیبهشت و بیگانگی از خود

جهان بینی زرتشتی و عرفان فغان

سرود هات ۳۹ گاتها

دین پایه زرتشتی

خرده اوستا (ترجمه)

دیالکتیک در گاتها و مثنوی مولانا

پژوهشی در فرهنگ زرتشتی